

بیغما

شماره مسلسل ۲۸۵

سال بیست و پنجم

خرداد ماه ۱۳۵۱

شماره سوم

خلوتگه کاخ ابداع

- ۱ -

حافظ در برابر جهان هستی

حافظ از حیث لفظ و از حیث معنی قیافه مشخص و ممتازی دارد .

در میدان لفظ چه واژه هائی بیشتر بکار برده ، در تلفیق جمله چه شیوه ای را دنبال کرده ، این وقار و شکوه و فخامتی که از ترکیبات خاص او منعکس می شود ، تعبیراتی که از استادان قبل از خود اقتباس کرده و کیفیت بکار بستن آنها ، نرمی و موزونی ، بسخن او آهنگ موسیقی می بخشد ، همه این ریزه کاریها او را قبله ارباب نوق و خداوندان نظر ساخته و کنجکاوای اهل تحقیق را برانگیخته است .

هزارحیف بران کس که بگذرد غافل
(سدی)

از آنکه من به تأمل در او گرفتارم

خوانندگان ادب جوی مجله را به مطالعه این سلسله مقالات که در لطف و عمق و تحقیق بی نظیر است متوجه می دارد و توصیه می کند . (مجله بیغما)

در پهنه معنی و تخیل همان وجه تشخیص و امتیاز ملازم حافظ است و او را به نحو بارزی از دیگران متمایز می‌کند بطوریکه پیوسته نکاتی طرفه و بدیع، جلوه‌هایی از معرفت و کمال، وصف تلخی و شیرینی زندگانی و خلاصه انفعالات يك روح حساس و ژرف اندیش در دیوان او، طبع دشوار پسند را از ملال و خستگی رهائی میدهد.

«شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است» ولی يك هوس سرکش مرا بران داشت که ایاتی از این دیوان ارجمند برگزینم - ایاتی که حافظ را در منطقه‌های گوناگون اندیشه و خیال نشان دهد.

اعتراف می‌کنم در این باب ابتکار از من نیست. سالها پیش مرحوم هژیر دست بدین کار زد و کتابی بنام «حافظ تشریح» فراهم ساخت که دیوان حافظ را از حیث موضوع تجزیه و فصل‌بندی کرد. اما راست‌گویم این کتاب نتوانست دوستداران حافظ را که می‌خواستند حافظ را در شئون مختلفه فکری بنگرند راضی کند. بهمین دلیل اطمینان ندارم که آنچه می‌خواهم در این سطور فراهم کنم بهتر و موفق‌تر از آن خواهد بود. علت آشکار و مسلم اینست که انسان نمی‌تواند همیشه صور ذهنی خود را ترسیم کند. تفاوت عالم پندار و رؤیا با واقعیات همین است که دشواریها محو شده و عوایق خود بخود در عالم خیال زایل می‌شود ولی همینکه می‌خواهیم صورتهای خیالی و رؤیائی خود را بر روی کاغذ آوریم قلم عاصی، و ملاحظات گوناگون زندگی سد راه می‌شود، بدان سهولت و روانی که در ذهن صورت بسته است انجام نمی‌شود معذک آزمایش کنیم و حافظ را در چند زمینه فکری به خواننده عرضه کنیم.

خلوت‌گه کاخ ابداع

در این سیر و سیاحت بنیه فکری حافظ بیش از هر جایی دیده می‌شود. مانند سیاحی که بندوربین عکاسی مجهز وارد کاخ آپادانا یا معبد بعلبک میشود که صورتی از این آثار با عظمت و نماینده هنر باستان چیزی بیابد. حافظ نیز با معلومات دینی و فلسفی بکاخ ابداع روی می‌آورد اما بی‌درنگ دچار حیرت و شگفتی شده و متوجه می‌شود چیزی درک نمی‌کند. این زاد و نوازه‌ای که از معرفت بدست آورده است کفاف

این سیر دور و دراز را ندارد .

نخستین گام بسوی دانائی و روشن بینی دانستن این حقیقت است که شخص چیزی نمی‌داند . حافظ گوئی بدین مرحله رسیده و متوجه شده است نه حفظ دانستن قرآن و خواندن آن به « چهارده روایت » ، نه اطلاع بر فلسفه مسائل ارسطو و اشراق افلاطونی هیچکدام بدو کمکی نمیرساند . دانائی در هر زمینه فراهم نمیشود . وجود صانع ، کیفیت آفرینش ، علت غائی خلقت ، آیا جهان هستی نبوده و هست شده ، یا چون اثر لاینفک ذات خالق همیشه بوده نهایت در تغییر و تبدل مستمر است . این سقف ساده پر نقش و نگار از کی پدید ، و برای چه پدید آمد . این اجرام گوناگون سماوی چه کاری در پیش دارند ، چرا برخی پیوسته در حرکت و برخی جاویدان ساکن و آرامند . . . سئوالاتی از این مقوله پیوسته فکر بشر را بخود مشغول داشته است و با آنکه حکمای یونان و متفکران هندوچین و شارعان ادیان در آن باب سخنها گفته‌اند و حتی منظومه‌هایی ساخته و پرداخته‌اند هنوز جواب قانع‌کننده و اطمینان بخشی حاصل نشده است .

بدیهی است میلیونها میلیون آدمی خیال میکنند که می‌دانند . مسئله مرگ و حیات ، معمای زمان و مکان ، علت حرکت و سکون اختران برایشان غمواض و ابهامی ندارد . امور مسلم و قاطع و یقینی مثل ریگ بیابان پیش پای آنها افتاده است . ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا آنها نانی بکف آرند و بغفلت نخورند . اما هیچیک از اینها اندیشه کنجکاو حافظ را سیراب نکرده بلکه تعمق و تأمل و تفکر مستمر بحیرتش می‌افکند :

چو هر دری که گشودم رهی بحیرت داشت
از این سپس من و رندی و وضع بی‌خبری



از هر طرف که رفتم جز حیرتم نیفزود
ز نهار از این بیابان وین راه بی نهایت

این نومیدی اندیشه فرسای نتیجه تکاپوی بیحاصل است و از اینرو معمای هستی
غیر قابل حل جلوه می کند :

آنکه بر نقش زد این دایره مینائی
کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد



چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

از همین روی يك نوع لاقیدی ویی اعتنائی بر جانش مستولی می شود و با نومیدی
و بیتابی فریاد می زند :

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جوی
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را



ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب
نیست معلوم که در برده اسرار چه کرد

اندیشه آدمی در تلاش است. از حدس و فرض و تخمین باز نمی ایستد و غالباً حدس،
فرض، تخمین خود را واقع و نفس الامر می انگارد. حافظ این معنی را چنین آورده است:

یکی از عقل می لافد یکی طامعات می بافد
بیا کاین داوربها را به پیش داور اندازیم

علت واضح است محدود میخواید بر نامحدود دست یابد. پشه می خواهد بداند
این باغ از کی آغاز شده است :

خیال حوصله بحر می پزد . هیئات
چه هاست در سر این قطره محال اندیش



مهندس فلکی راه دیرشس جهتی
چنان بیست که ره نیست زیر دام مغاک



در کارخانه ای که ره علم و عقل نیست
فهم ضعیف رأی فضولی چرا کند؟

اکثریت قاطع جامعه انسانی دستخوش پندارهای نیاکانند و در بست گفته هائی
راکه معلوم نیست بر چه بنیادی استوار است می پذیرند، ولی دسته ای دیگر در تکاپوی
کشف اسرار جهان به نیروی عقل پناه برده و دلایل عقلی برای فرضیات خود می آورند
ولی متأسفانه معما همینطور تاریک و لاینحل سر جای خود می ماند :

وجود ما معمائی است حافظ
که تحقیقش فسوست و فسانه



ز سرّ غیب کس آگاه نیست قصه مخوان
کدام محرم دل ره در این حرم دارد

درست است که « عاقلان نقطه پرگار وجودند » و از این رو در طب ، معماری ،
نجوم ، هندسه ، شیمی و خلاصه علوم ریاضی و طبیعی کارهای ستودنی انجام داده اند
« ولی » عشق داند که در این دایره سرگردانند.

آنان در دایره الهیات، در کشف اسرار وجود، در پیدا کردن علت غائی آفرینش
نمی توانند راه بجائی ببرند چنانکه زاهدان و مدعیان شریعت نیز نمی توانند ما را
مقابل يك قضیه مسلم و روشن قرار دهند و از این رو حافظ با نوعی بی اعتنائی بر سر آنها
فریاد می زند :

برو ای زاهد خود بین که ز چشم من و تو
راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود



حافظ اسرار الهی کس نمی داند ، خموش
از که می پرسی که دور روزگاران را چه شد



راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

نه از این جهت که رندان مست به حل معما دست یافته اند بلکه از اینراه که
رندان مست دیگر دروغ نمی گویند. ربا نمی کنند. در صداقت مستی اعتراف می کنند
که چیزی نمی دانند، از اوهام و پندارها قصور مشیده بنا نمی کنند. قصوری که بایک
تلنکر منطوق از هم فرو ریزد. زیرا که میدانند این بحث ها و استدلالها که همه
متکی بر فرض و گمان است جز درد سر چیزی بیار نمی آورد:

حدیث چون و چرا درد سر دهد ای دل
پیاله گیر و بیاسا ز عمر خویش دمی



گفتی ز سر عهد ازل نکته ای بگو
. آنکه بگویمت که دو پیمانہ در کشم



زین دایره مینا خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینائی

بدین وسیله قضیه حل نمیشود ولی لاقل دیگر اندیشه او را آزار نمیدهد، قیلو
قال مدرسه او را بدر دسر نمی افکند و چون از ورطه بحث وجدال مدعیان معرفت و ایمان
فارغ میشود همه چیز را پوچ و لاقل در نظر خود عاری از هر گونه علت عقلانی می بینند.

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق



حاصل کار که کون و مکان اینهمه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست

چند روزی که در این مرحله فرصت داری
خوش بیاسای زمانی که زمان اینهمه نیست
بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی
فرستی دان که زلب تا بدهان اینهمه نیست
الح

حتی تأثیر گردش فلک و سیر سیارات نیز مولود وهم و پندار آدمیان است :

راز درون پرده چه داند فلک ؟ خموش
ای مدعی نزاع تو با پرده دار چیست ؟



سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار
در گردشند بر حسب اختیار دوست

تمام آن کسانیکه کاخهایی از تصور برپا ساخته اند مانند ما از هیچ چیزی آگاه
نیستند ولی به تصورات و پندارهای خود میبالند .

ما از برون در شده مغرور صد فریب
تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند

گاهی برای دلخوشی خود و دیگران با همان لهجه تسلیت بخشی که از خصوصیات
شیوه حافظ است پی بردن با سرار کائنات را با نوعی لاقیدی و آسودگی بیان میکند:

هان مشو نومید چون واقف نه‌ای ز اسرار غیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

و اگر واقعاً خیال کرده‌ای که بجائی رسیده‌ای و از چگونگی جهان هستی سر
در آورده‌ای به ما هم که با همه جستجو و تلاش ره بجائی نبرده‌ایم، بگو:

ای آنکه ره بمشرب مقصود برده‌ای
زین بحر قطره‌ای بمن خاکسار بخش

این ابیات نمونه بارزی است از جهان بینی خواهجه تا برسیم بدیگر زمینه‌ها.